

منطق سفاحت

خطر فاجعه جدید جهانی با پروژه 64 میلیارد دلاری صدور اسلحه آمریکا به خاور میانه

بقلم محسن مسرت در روزنامه آلمانی فرایتاگ 2007/08/10

<http://www.freitag.de/2007/32/07320101.php>

بفارسی از حمید بهشتی

دولت آمریکا در عراق همچنان در جا میزند و شمار آمریکائیان که سیاست دولتشان را در عراق مردود می دانند، رو به افزایش است. با اینحال واشنگتن افکار عمومی جهانیان را با این خبر وحشتناک به شگفتی انداخته است که عربستان سعودی، شیخ نشینان خلیج و مصر را - که جملگی کشورهای سنی مذهب اند- با صدور تسلیحاتی به میزان 34 میلیارد دلار مجهز خواهد ساخت. البته این کشورهای خریدار اسلحه نیستند که خبر مزبور را اعلام کرده اند، بلکه دولت آمریکا است که با پروژهای تمام آغاز این مسابقه تسلیحاتی جدید را مطرح نموده است، گوئی این کشورها جزو ایالات متحده آمریکا هستند. و بخاطر اینکه آمریکا نگرانی اسرائیل را از مجهز شدن رقبایش از بین برد، قرار است اسرائیل نیز تقریباً به همان میزان (حدود 30 میلیارد دلار) جنگ افزار از آن کشور دریافت نماید. توجیه سیاسی مسابقه تسلیحاتی جدید نیز روشن است: مقابله با ایران و بعبارت درست تر جمهوری اسلامی ایران به مثابه مهمترین قدرت شیعه که مؤسسات تبلیغاتی سیا در این سال های اخیر با موفقیت هر چه تمامتر آنرا بعنوان دشمن دشمن شماره یک آمریکا، غرب و اخیراً نیز اعراب ثنی معرفی کرده اند. و این امر روز به روز عیان تر می گردد که مجموعه صنعتی - تسلیحاتی آمریکا طرح دراز مدت منسجمی را برای خاورمیانه و خاور دور ریخته است که در يك هدف خلاصه میشود: مسابقه تسلیحاتی!، مسابقه تسلیحاتی و باز هم مسابقه تسلیحاتی در منطقه.

مبدأ این طرح به نخستین بحران نفتی در سال 1974 برمیگردد که مشاورین هنری کیسینجر در جستجوی راهحالی برای بازگرداندن سریع پتrodلارهای کشورهای نفتخیز بودند. راه حلی که آنها یافتند بدین قرار بود: ایران را که در آن زمان تحت حاکمیت شاه ومهمترین متحد اسرائیل بود - و امروز دشمن درجه يك آمریکا به حساب میرود- به عنوان بازیکن اصلی برگزیدند. قصد محمد رضا پهلوی مبنی بر اینکه ایران را به مقام قدرت مسلط خاورمیانه تبدیل سازد، با تصورات کاخ سفید و پنتاگون کاملاً در انطباق بود. آنها به تمامی خواسته های شاه ایران لبیک گفتند. از جمله این خواسته ها تعداد زیادی از تازه ترین اسلحه نیروی هوایی آمریکا، یعنی F16 بود که تا آن زمان هیچ کشور دیگری حتا اسرائیل نیز بدان دسترسی نداشت. برای توجیه سیاسی تقویت تسلیحاتی ایران خطر جدی کمونیسم و تهدید خطر از جانب متحدین عربی جبهه جنگ سرد شوروی را ترسیم وتبلیغ نمودند: از یکطرف عراق تحت حاکمیت صدام حسین و از طرف دیگر سوریه حافظ اسدی یعنی افراطی ترین رژیمهای پان عربیستی

. عربستان سعودی را نیز آمریکا به خرید مبالغ هنگفتی تسلیحات خود وادار نمود و الزام آنرا با تکیه به اصل "توازن قوا" مکتب رئالیسم در منطقه و مقابله با تهدیداحتمالی نظامی ایران قدرتمند توجیه کرد. بدین صورت اولین مسابقه تسلیحاتی درتاریخ خاورمیانه از خارج تنظیم گشته و به راه افتاد. عراق و سوریه، مصر و سایر ممالک عربی نیز منتظر نشستند. کشورهای مزبور نیز از منطق "توازن وحشت"

پیروی کرده و به تسلیحات صادره از شوروی و در مورد عراق علاوه بر آن به تسلیحات فرانسوی مسلح گشتند تا در مقابل برتری قدرت نظامی محور ایران، اسرائیل و عربستان سعودی در آیند.

بدین صورت این منطقه در سال های نیمه دوم 70 قرن گذشته به کانون بزرگترین وارد کنندگان کالاهای تسلیحاتی جهان تبدیل گشت. از آن زمان در این منطقه جنگ، دوئیت و دشمنی غوغا می کنند و از همان زمان نیز منطق وحشت زای دایره مینای جابجائی دائم جنگ، تخریب و تلاشی ساختار اقتصادی و تجدید ساخت خرابیهای قبلی از یک سو و تقویت تسلیحاتی مجدد آنها از سوی دیگر حاکم است، در حالیکه مجموعه صنعتی- تسلیحاتی آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان و شوروی یا روسیه از رشد شایانی برخوردار می باشند. همزمان با آن به جریان افتادن بازگشت دلارهای نفتی کشورهای نفتخیز مهم جهان به نظام پولی جهانی صورت گرفت و موجب تقویت شدید نقش تعیین کننده دلار به مثابه ارز بین المللی گشت.

اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی نخستین عکس العملی بود که در قبال مسلح گشتن متحدین آمریکا در منطقه صورت گرفت. عکس العمل زنجیره ای در قبال آن که منجر به جنگ داخلی افغانستان و شعله ور گشتن نوع جدیدی از تروریسم بین المللی گشت، تا همین امروز ادامه دارد. جنگ میان عراق و ایران در سالهای 80 بی شک یکی از عواقب بی برو برگشت این مسابقه تسلیحاتی بود که چند سال پیش از آن آغاز و به دنبال آن در سال 1989 اشغال نظامی کویت توسط قوای صدام صورت گرفت و سپس در سال 1990 جنگ دوم خلیج فارس. طبیعی است که جنگ بوش در عراق با توجه به کلیه قرائن موجود، تازه ترین سنگ بنای این راهکار دراز مدت مجموعه صنعتی- نظامی آمریکاست که نئوکنسرواتیهایی یعنی مهمترین متحد آنها آنرا در برنامه حکومتی خویش تعبیه کرده و تا کنون دقیقاً و با قوت به پیش میبرند.

تهدید به جنگ با ایران نیز سنگ بنای دیگری از این راهکار می باشد. مخارج بیش از 400 میلیارد دلاری جنگ عراق که در نظر بسیاری بی معنی و به شدت غیر عقلانی میآشد، در این چشم انداز دراز مدت و مقاصد وحشتناک آن مقبولیت پیدا میکند. به همین دلیل نیز موجب نگرانیست که نئوکنسرواتیهوا به برنامه جنگی خانمانسوز و خرد ستیزانه خویش علیه ایران چسبیده اند. بعلاوه آنها با تمام قوا در صدد این هستند که با مرحله جدیدی از مسابقه تسلیحاتی استراتژی مزبور را تحکیم بخشند و برای چندین دهه آنرا غیرقابل بازگشت نمایند. حاملین مسابقه تسلیحاتی جدید 64 میلیارد دلاری همان دول سابق می باشند. با این تفاوت که بر خلاف مسابقه تسلیحاتی سالهای هفتاد فقط طرفین جبهه تغییر کرده اند. ایران دیگر متحد آمریکا نیست، بلکه نقش دشمن عمده آن را بعهده گرفته است.

جوهر این استراتژی دراز مدت آمریکا عبارتست از ایجاد شکاف عمیق، شدیدترین دشمنی ممکن و دوئیت در منطقه. کوشش آنها بر اینست که مناسبات جنگی دائمی میان تمامی کشورهای منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک بوجود آورند، به درگیریهای شدید دامن زنند، گرایشات تجزیه طلبانه اقلیت های فرامرزی (کردان، ترکمنان، آذربایجانیها، بلوچ ها، پشتون ها و غیره) را تقویت نمایند، حماس و ساف را در فلسطین، حزب الله و نیروهای دیگر را در لبنان و شیعه و سنی را در تمامی منطقه علیه یکدیگر تحریک نمایند. گوئی که ایجاد آشوب و عدم ثبات دائمی در یکی از حساس ترین مناطق جهان تنها وسیله به برنده ترین عامل عقلانی این سفاحت تاریخی مجتمع صنعتی نظامی آمریکا مبدل گردیده است. عدم ثبات دائمی، قربانی گرفتن میلیون ها کشته، متلاشی کردن ساخت اقتصادی و گنجینه های فرهنگی، از بین بردن ساختار زندگی مدرن و دموکراسی، ایجاد جنگ های داخلی و گسترش تروریسم در منطقه، تمامی اینها گویا کوچکترین لطمه ای به این استراتژی محاسبه شده آمریکا وارد نیورد، مادامی که نفت بیش از میزان نیاز جاری عرضه شود و تا

مادامی که از قیمت‌های نایابی نفت بشکه ای 100 الی 200 دلار (scarcity price) جلوگیری گردد. این دو بر خلاف آنچه اکثراً گفته می‌شود با یکدیگر تناقضی ندارند، بعکس. در حالت آشوب و عدم ثبات، نیاز به افزایش درآمد حاصله از فروش نفت تبدیل به مؤثرترین احرمی می‌گردد که موجب افزایش تولید نفت گذشته و آنرا در حدی بسیار بالا نگاه می‌دارد. به همین جهت نیز بی‌معنی است که دولت آمریکا رابه خاطر افزایش بی‌ثباتی در خاورمیانه و خاور به اشتباه متهم نمود. زیرا عدم ثبات در منطقه خود مدتهاست به هدف اصلی سیاست خارجی آن تبدیل شده است.

نگران‌بخش به ویژه اینست که تداوم وجود منافع دراز مدت مجموعه نظامی- صنعتی آمریکا در منطقه با منافع هژمونی طلبانه این کشور که عبارت از کنترل کامل منابع نفت آنجا و تحکیم دلار در نقش ارز حاکم در بازار جهانی میباشد با یکدیگر در انطباق کامل قرار دارند، همانگونه که با منافع امنیتی صلح ستیزانه اسرائیل نیز انطباق کامل دارد. لذا می‌بایست مبنا را بر این نهاد که این استراتژی دراز مدت علیرغم برخی انتقادات جنبی دموکراتها، همانگونه که در سه دهه گذشته بوده است، کم و بیش از جانب تمامی اقشار حاکم در آمریکا تأیید گردد.

با توجه بدین ارزیابی - که قریب به همگی شواهد چند دهه اخیر آنرا تأیید می‌کنند - می‌توان گفت که ایالات متحده آمریکا سیاستی را در خاورمیانه و خاور نزدیک دنبال می‌کند که حکم جنایت نسبت به تمامی بشریت را دارد. لذا جلوگیری از فاجعه دیگری پس از جنگ جهانی دوم- همانگونه که علیه فاشیسم صورت گرفت- تنها توسط یک اتحاد جهانی ضد جنگ میسر و ممکن می‌باشد. بدین منظور قبل از هر چیز باید دول اروپائی از روش سیاست کم بهادادن به خط (appeasement policy) و عواقب جهانی آن دست بردارند. ولی اما مسعولیت کلان جلوگیری از فاجعه به عهده خود منطقه و رهبران دور اندیش آن است که کار زار همکاری و امنیت مشترک را در دستور روز کار سیای و سیاست خارجی خود قرار دهند